

## انتخاب آموزگاران

ریچارد افراد بسیار زیادی هستند که یکی از حیاتی ترین قسمتهای زندگی، یعنی معنویت را در زندگیهای خود نمی پذیرند.

من در مشاهداتم متوجه شده ام افرادی معمولاً این کار را می کنند که نصایح اشخاصی را می پذیرند که هیچ ادراک عملی معنوی برای زندگی خود ندارند و تنها آشنایی کمی با کاربرد کلماتی دارند که آموزگاران واقعی که با تجربه عشق زندگیهای ما را لمس کرده اند از آنها استفاده می کنند. سالها مطالعه و کسب دانش عقلانی و ذهنی اصول حکمیت یا دین به این معنی نیست که هر شخصی تجربه واقعی معنویت را به دست آورده است یا از نظر فیزیولوژیکی حضور فعال عشق را تجربه کرده همان چیزی که معلمان واقعی توصیه می کنند.

من گفتم ترجمه تعلیمات آرماتیک امروز خیلی تحریف شده اند. من اغلب فکر می کنم آنها را عمداً تحریف کرده اند. و از بابت بسیار نگران و ناراحت هستم. این ترجمه ها به ظاهر معنی می دهند، اما در واقعیت به اندازه کافی برای پوشیده و مخفی کردن مطالب خردمندانه ای که در زبان اصلی آمده است تلاش شده است. خطابه ای پر سر و صدا پر از استدلال در مورد خدا که تجربه اندکی از عشق در آنها به چشم می خورد.

تصور کن تو بهترین مترجم زبان روسی به انگلیسی و برعکس هستی. شخصی بود که یک روز به جلسات روانشناسی من آمد، کسی که فقط می توانست روسی صحبت کند و می خواست یک مترجم داشته باشد و من هم تو را معرفی کردم - همه از حضور فوق العاده او لذت می بردند و بعد از 9 روز جلسه فشرده، وقتی که این جا را ترک می کرد من از تو خواستم به او بگویی او واقعا مرد جالبی است. تو به سمت او برگشتی و به او گفتم دمای بدن تو بسیار پایین است. اگر چه تو بدون اشتباه و بی عیب کلمات مرا ترجمه کردی، اما آیا توانستی معنی آن چه را که به تو گفتم انتقال دهی؟

ریچارد با فریاد گفت: آیا منظور تو این است که سطح فهم مترجم به زبانی یونانی هم تا این حد بوده؟ زبان آرماتیک پر از اصطلاحات است، و تو باید معنی اصطلاحات آن را بدانی، همانطور که من در مثال بالا گفتم میتوانی کلمه ای را معنی کنی و متوجه معنی اصطلاحی آن نباشی. معنی آدم جالب و جذاب به عنوان یک اصطلاح هیچ ارتباطی با درجه حرارت بدن ندارد. من همیشه تعجب می کردم که چرا افرادی که تفسیرهای یونانی از تعلیمات آرماتیک را به یونانی آموخته اند هیچ علاقه ای به معنی آنچه که

آموخته اند ندارند. یادآوری می‌کنم، 15 سال پیش در لاگنیت، میثیگان من به عنوان سخنران سخنرانی می‌کردم مردی آن جا بود که برای 15 سال از انجیل برای مردم موعظه می‌کرد. زمانی که من در مورد کلمات یوشیع به زبان آرامائیک گفتم و او واقعا به من گفت من هیچ توجهی نمی‌کنم که یوشع چه گفته است واقعا شوکه شده بودم.

بدون دسترسی به معنای واقعی- که تنها از طریق چارچوبهای فکری یک ذهن آرامائیکی می‌توان به آن فهم رسید استفاده از ابزاری که در زبان مادری به آنها آموخته شده است بسیار مشکل است. به نظر این تعلیمات آن گاه دیگر عملی و کاربردی نباشند و تبدیل به ابزار زمینی می‌شوند که نه قابل استفاده اند و نه به دست آوردنی. بحثهای خیالی به جای راهنمای افراد به تجربه عشقی که برای آنها در نظر گرفته شده قرار می‌گیرند. در نتیجه مردم شانس فهمیدن منفعت درمان از طریق این تجربه و آسایشی که از طریق آموختن این تعلیمات اصلی به دست می‌آورند را از دست می‌دهند.

#### اندیشه کلیدی:

به نظر این تعلیمات آن گاه دیگر عملی و کاربردی نباشند و تبدیل به ابزار زمینی می‌شوند که نه قابل استفاده اند و نه به دست آوردنی. بحثهای خیالی به جای راهنمای افراد به تجربه عشقی که برای آنها در نظر گرفته شده و در نتیجه مردم شانس فهمیدن منفعت درمان از طریق این تجربه و آسایشی که از طریق آموختن این تعلیمات اصلی به دست می‌آورند را از دست می‌دهند.

ریچارد پرسید: چرا این تعلیمات باید تحریف شوند.

-من فکر میکنم احتمالاتی در این مورد وجود دارد- اول اینکه به دلیل توانایی محدود زبانی که این تعلیمات به آن ترجمه شده است این عقاید به خوبی فهمانده نشده اند. آن موجود دو بعدی را که قبلاً توضیح دادم که هیچ کلمه ای برای توصیف دنیا سه بعدی نداشتند به خاطر می‌آوری؟  
یک زبان تنها قادر به فهماندن عقایدی است که کلمات آنرا نیز در خود داشته باشد.

-احتمال دوم سطح دانش مترجمان است. اگر فرهنگ آنها بر مبنای بحث بوده (که از کلمات خرد کردن و داغان کردن) می‌آید، استدلالهای عقلانی، یا موعظه های پر از خشم و تهدید، تقلای رسیدن به عشق و رفتار بر آن اساس که هیچ گاه نیز آن را تجربه نمی‌کنند. اخیراً من در کلیسایی حضور یافته بودم که کشیش آن در طول مراسم موعظه با عصبانیت مدام فریاد می‌کشید. آنجا پسری حدود 14 ساله بود که لبه صندلی اش نشسته بود و وحشت زده تمام این مدت به او نگاه می‌کرد. مثل این بود که پدر خشمگین هر

لحظه می خواست پائین سراغ او بیاید! او داخل یک کلیسا بود اما من مطمئنم او هیچ عشقی درون خود احساس نمی کرد.

### اندیشه کلیدی:

**کسی که نتوانسته است با حضور فعال عشق خود را تغییر دهد نمی تواند آن را به دیگران منتقل کند و احتمالاً قبلاً نیز نمی توانسته بکند.**

بدون فهمیدن این مطلب افراد بسیاری این حکمت کهن قدیمی را با ظرفیت محدود خودشان کم رنگ می کنند - آیا تو احتمالاً می توانی مطلبی را که بیشتر از قدرت فهمت است ترجمه کنی؟

-من کاملاً نفهمیده ام تو چه می گویی، میشل منظور تو چیست؟

-بیا یک مثال بزنم. آیا از تو می خواهند تا به یک آزمایشگاه شیمی بروی و دستور ساخت یک ترکیب پیچیده و خطرناک را از دانشجوی سال اول شیمی که حتی زبان و لغات دانش شیمیایی بالاتر را ندارد بگیری.

او با تاکید گفت: البته که نه- من از یک متخصص ذی صلاح که تجربه کاری مرتبط داشته باشد می خواهم که این کار را برایم انجام دهد. من به تجربه او که قبلاً این کار را تجربه کرده باشد نیاز دارم، آن زمان است که کار من جواب می دهد.

آیا عاقلانه است چنین فردی را برای کمک کردن در امور معنوی خود انتخاب کنی و با او همراه شوی، من هنوز فردی را ملاقات نکرده ام که در این مورد کامل باشد، اما انتخاب معلمی که حداقل قانون اول در امور معنوی- قانون عشق را فهمیده باشد و تجربیات واقعی و قدرت فهماندن آن به دیگران را داشته باشد بسیار مهم است آیا این عاقلانه است که فردی را که می خواهد در این راه به تو کمک کند را تو ذی صلاح بدانی و اینکه او به مسائل معنوی احاطه کامل داشته باشد.

بسیاری از افراد حتی هرگز آگاهانه در مورد انتخاب رهبران امور معنوی خود و یا اینکه برای چنین انتخابی چه معیارهایی باید داشته باشند فکر نمی کنند، بنابراین مهمترین انتخاب خود را هیچ گاه پیدا نمی کنند.

-من شخصاً کسی را می خواهم که در فضایی آرام، با حضور عشق تعلیمات دینی را به من بیاموزد، نه دانشی ظاهری که خالی از هر عشقی است، مثل یک شیر خشناک که به او آموخته شده فریاد کشیدن با خشم نشان می دهد او آتشی از جانب خداست.

-صداهایی بیشتر از روی دشمنی و ترس توسط افراد خشمناک در دنیا فریاد می‌کشند که زندگی بر اساس معنویت هیچ معنای ندارد و تمام مذاهب شوخی فریب آمیزی هستند. آنها معمولاً افراد کلیسا رفته‌ای هستند که کشیشان خشمگین آنها را موعظه کرده‌اند. وقتی که می‌بینیم تعداد زیادی از مردم بدون تعمق و تفکر توجیه این افراد را در مورد تجربیاتی که از دین دارند را در پیش می‌گیرند، بسیار تعجب می‌کنم. متأسفانه افرادی که با خشم و ترس خود از دیگران به نام خدا سوء استفاده می‌کنند در حالی که هیچ ارتباطی با خدا ندارند و این تنها خواسته سوء استفاده کننده است.

اگر در این باره تصمیمی گرفته‌ای حداقل کسی را پیدا کن که برای کمک کردن به تو عشق را تجربه کرده باشد.

آیا تو تاکنون از خودت پرسیده‌ای افرادی که هیچ تجربه‌ای معنوی ندارند بر اساس چه صلاحیتی در این باره اظهار نظر می‌کنند؟ من فهمیده‌ام این افراد با تکیه بر قدرت و مقامات ظاهری که دارند عقاید خود را گسترش می‌دهند، مردم هم آن عقاید را تکرار میکنند و فکر می‌کنند آنها هم به این عقاید اعتقاد دارند. افکاری از طریق افراد فاقد صلاحیت که ظاهراً ذی صلاح هستند میان مردم پخش می‌شوند و همه این عقاید را تکرار می‌کنند و بعد از مدتی فکر می‌کنند خود هم این گونه فکر می‌کنند.

من هیچ‌گاه نشنیده‌ام کسی که تعلیمات دینی واقعی را تجربه کرده باشد آنها را حقه و کلک بنامد و یا بگوید معنویت در زندگی هیچ جایی ندارد!

و زمانی که هزاران فردی که چنین سخنانی را به زبان می‌آورند معنویت واقعی را در زندگی خود تجربه کردند خیلی سریع ذهنیتهای خود را تغییر دادند.

### **اندیشه کلیدی:**

**من هیچ‌گاه نشنیده‌ام کسی که تعلیمات دینی واقعی را تجربه کرده باشد آنها را حقه و کلک بنامد و یا بگوید معنویت در زندگی هیچ جایی ندارد! جایی که شما برای گرفتن این نصایح می‌روید بسیار مهم است.**

-میشل زمانی که در مورد دلایل تحریفات صحبت می‌کردی سومین دلیلی که در ذهن داشتی چه بود؟  
-سومین احتمالی که من فهمیده‌ام این است که این تعلیمات عمداً برای گمراه کردن و کنترل مردم تحریف شده‌اند.

-حالا من می فهمم چرا بین گروه های مذهبی مبارزه، درگیری و تعارض وجود دارد. به نظر می رسد هر کدام از ما تک تک باید مسئولیت قبول این پروسه ها در خود، پاک کردن ذهن و انتخاب معلم و راهنما را هشیارانه به عهده بگیریم. به نظر ریچارد احساس امنیت بیشتری برای جستجوی معنویت اکنون در خود احساس می کرد.

به عنوان یک مرد جوان من تمام مسائلی را بوی معنویت را می داد را به دلیل تربیت مذهبی ام از ذهنم پاک کرده بودم. کشیش من مثل همانی که تو قبلاً توصیف کردی یک ظالم بی رحم بود. او وقتی که واقعاً احساس ناراحتی میکرد می خواست به ما از نظر جسمی هم صدمه بزند. (ما آن روزها به این به عنوان یک آزار فکر نمی کردیم). حالا من می توانم به چیزهای فکر کنم که مرا خوشحال می کند. حالامن متوجه شدم که مهم نیست در حال حاضر مالک چه چیزهایی هستم و یا اصلاً بوده ام اگر من با آن افکاری که در سرم می گذرد نتوانم کنار بیایم، دارائیهام باعث رضایت و احساس آرامش من نمیشوند. من با او موافق بودم- مالکیت بعضی چیزها قشنگ است. آنها می توانند برای ما آسایش و راحتی به همراه بیاورند، اما راحتی به معنی درمان پیدا کردن نیست من گفتم: تنها با استفاده از ابزاری که به این کار اختصاص داده شده اند، ما می توانیم درد درون خودمان را درمان کنیم.

به نظر می رسد تلاش برای جستجوی ابزار واقعی مهمترین کاری است که ما باید انجام دهیم. معنویت همیشه تنها جایی است که ابزار درمان هم پیدا میشوند. جنبشهای مذهبی براساس تجربیات معنوی دیگران گاهی اوقات بر اساس اهداف آنها جلو می رود و بیشتر اوقات به دلیل منافع آن افراد در جهت عکس برای کنترل دیگران با ننگ داشتن آنها در ترس و تحمیل کردن درد به آنها به جایی درمان آنها عمل می کند. جایی که شما برای دریافت توصیه های معنوی می روید بسیار مهم است.

جالب است بدانیم مردمی که تنها توصیه های بهترین و کلا را می پذیرند، کل دنیا را در جستجوی بهترین پزشکان هستند، به دنبال بهترین مشاوران مالی هستند زمانی که پای موضوعات معنوی به میان می آید توصیه های افراد با کمترین یا هیچ تجربه ای را می پذیرند. آیا زمانی که اتخاذ این تصمیمها عواقبی تا پایان عمر برای تو دارد این کار عاقلانه ای است.

ریچارد موافق بود که مسائل معنوی بسیار گیج کننده شده اند. میشل من کجا می توانم یاد بگیرم چگونه باید در این موارد تصمیم گیری کنم؟

موارد زیر به ساختن بعضی از سلولهای مغزی تو برای آموختن بعضی از تعالیم مذهبی کمک می کند. من فکر کنم این موارد باعث شود پروسه انتخاب برای تو واضحتر شود. ما دو قسم معلم معنویات داریم.

الف - معلماني واقعي معنوي همان طور که قبلا در مورد آنها صحبت کردیم کشیشانی هستند که با آموختن این تعلیمات می خواهند مردم را از درد و عاداتهای شخصی شان که باعث ایجاد درد و آزار می شود آزاد کنند. در این روش تعلیمات این افراد با استفاده از مثال به دیگران با مثال انگیزه و الهام می دهند.

آنها تجربیات معنوي دارند و در این حوزه استاد شده اند. میوه و نتیجه کار این آموزگاران تغییر از دیوانگی، دشمنی و مواردی که من آنها را خشونت‌های کوچک در دنیا می نامم به صلح، عشق و توانگری است. از آنجایی که این معلمان کامل نیستند همزمان روی خودشان هم کار می کنند. داستان آنها همیشه برای کمک به دیگران باز است با مهربانی و دلسوزی به کمک آنهایی می شتابند که به کمک آنها نیاز دارند و کمک هر کسی که بخواهد به آنها کمک کند را می پذیرند.

ب- معلمان دروغی کشیش‌نماهایی هستند که برای خود دکان کشیش باز کرده اند از تعلیمات معنوي گمراه کننده گان استفاده می کنند زیر ماسک وعده نجات دادن یا آزاد کردن مردم از دردها و آزارهای امروزی و آینده، آنها از تاکتیکهای ارعاب و تهدید برای بیشتر کشیدن افراد به سمت آسیبهای روحی روانی استفاده می کنند.

این معلمان در مورد عشق به خدا با کلمات خودشان صحبت می کنند اما عشق و محبت از قلب آنها فاصله بسیار دارد. در این تعلیمات تسلسل وار رنج بردن و آسیب دیدن ترویج داده می شود و قول آزادی در زندگی بعد از مرگ به این افراد داده میشود که نه می توان آن را تصدیق کرد و نه تکذیب این معلمان نیز همیشه با دستانی باز پذیرای افراد هستند اما برای جمع آوری بیشتر چنین افرادی یا برای رسیدن به اهداف خود یا اهداف سازمانهایشان و استفاده از آنها در بعضی فرم ها و اشکال تهدید یا ترس آنها این افراد را با غل و زنجیر به دنبال خود می کشند آنها هزار گاهی هم کارهای خوبی می کنند اما کلمات و تن صدایشان الهام دهنده ترس و وحشت است نه عشق.

آنهايي افرادی هستند که مردم را به انجام جنگ های مقدس را با این استدلال متقاعد می کنند و به نام خدا افراد را به قتل می رسانند.

این برای آن دسته از مسیحیانی که خود را مسیحیان خوبی می دانند یک شوک بزرگ است اما کشتن و فرستادن جوانان، مردان و زنان جوان خود برای کشتن دشمن بزرگترین سفسطه است. آن هم در حایکه عقیده کسی که علنا اظهار داشته آن کس که از شما متنفر است را دوست بدارید، به افرادی که از شما سوء استفاده کرده اند خوبی کنید. همانطور که او آنها را پیش بینی کرده است: آنها با زبان مرا تصدیق می کنند اما قلبهایشان بسیار از من فاصله دارد.

و با سفسطه هایی که آنها برای پوشش فریب ها و حيله هاي خود استفاده مي کنند به راحتی به هر کس که درک و فهم کمی داشته باشد حمله مي کنند من واقعا مردی بودم که تصور مي کردم یک شخص کاملاً مذهبی هستم و یک مسیحي واقعي کسی که می گفت برای انجام تعلیمات استاد دروغی اش دنیا یک جاي آشفته و بي هرج و مرج شده و دیگر نمی توان بر اساس آن تعلیمات زندگی کرد.

- این ذهن بر اساس عشق تغییر شکل پیدا نکرده ، تجربه حضور واقعي خدا را نداشته و هنوز نیاموخته عشق واقعي چیست. (در حالیکه تنها با کلمات خود تصدیق کننده هستند، در حالیکه قلبهاي آنها بسیار فاصله دارد.) عشق واقعي بسیار قویتر و نیرومندتر از ترس و تنفر است. برای همین است که بین انرژی تنفر و عشق، عشق همیشه انرژی حکمفرما بوده است و باعث تغییر شکل و درمان مي شده است. معلمان دروغی از این برای کسب منافع سیاسی، مالی و کنترل رفتاري مردم استفاده مي کنند انگیزه افراد ضعیف و نامطمئن برای تبعیت از چنین دستورات مذهبي و پیوستن به فرقه هاي این معلمان دروغین بسیار واضح است. تقسیم نامتناسب دارائيهها، قدرت، لذات جنسي و پولی که صاحبان قدرتي که آنها را کنترل مي کنند به آنها برای افزایش قدرت کنترل کردن و مدیریت خودبه آنها مي دهند.

### اندیشه کلیدی:

### ارتعاش عشق بسیار قدرتمند تر از تنفر است.

ریچارد با لحن سرزنش آمیزی گفت: مشیل تو به سختی آنها را محکوم مي کنی من تصور مي کردم تو فکر مثبتی داری نمی دانم می خواهم به شنیدن این بحث ادامه بدهم یا نه . من مي دانم تو از کجا مي آیی- من دارم از مطالبی صحبت مي کنم که برای یک انتخاب صحیح و آگاهانه لازم است، ریچارد من از وقایعی صحبت کردم که در دنیاي ما اتفاق مي افتد و این تصمیم ماست که آیا این سفسطه هايی را که به اسم معنویت به خورد ما مي دهند را باور کنیم یا نه. آیا اگر تو در یک زندان بودی و آن را نمی شناختی برای پیدا کردن راهی برای بیرون آمدن از آن نباید به ساختار آن پی بردی. اگر تو در زندان ها بین اتاقها محبوس شده ای و به من بگویی میشل من مثبت فکر مي کنم- به من نگو من در زندان هستم یا چگونه وارد آن شده ام، فقط راه خروج را به من نشان بده. آیا احمقانه نیست من تو را به بلندترین دیوار هدایت کنم و با علم به اینکه تو آنجا گیر مي افتی یک نردبان برای تو نگذارم.

-اگر به من اجازه داده شود زمانی فرصت پیدا کنم و در مورد بلندترین دیواری که پیش روی داری به تو اطلاعات بدهم و تو را از آن مطلع کنم تو از قبل نردبان را از زیر زمین برای خودت پیدا می کنی. دانستن آنچه که ما درگیر آن هستیم ما را برای آنچه که پیش روی داریم آماده می کند و به ما کمک می کند. برنامه ریزی از قبل و آماده شدن برای آنچه که ما با آن مواجه خواهیم شد گاهی اوقات بسیار مهمتر از مثبت اندیشی است که همه دنیا تو را به آن توصیه می کنند.

-نشان دادن دیوار بدون یک نردبان زندگی کردن به سختترین و دشوارترین روش ممکن است. در این حالت دسترسی به اطلاعات صحیح اگر چه ممکن است به نظر زیبا نیاید مثل همان نردبانی است که تو برای مواجه موفقیت آمیز با مشکلاتت به آن نیاز داری. من اینجا هستم تا به تو در آسوده زندگی کردن و داشتن یک زندگی پر از لذت و خوشی کمک کنم. با مشکلات مواجه شو و از ابزارهای عملی و سودمند و دانشی که به آن برای داشتن چنین زندگی نیاز داری استفاده کن. من اینجا هستم تا تو را با موانع و مشکلات این راه حل آشنا کنم و تو را برای مقابله با آنها نیرومند کنم.

ریچارد با اطمینان گفت: من خودم هم می خواهم حمایت تو را در این راه داشته باشم من هم به حمایت تو و داشتن یک زندگی آسوده تر نیاز دارم. من فقط نمی فهمم این چه ربطی به مثبت اندیشی دارد. همیشه به من گفت شده من باید بیشتر مثبت باشم و من همیشه روی این مسئله کار می کرده ام.

-من گفتم این جلسه ربطی به مثبت اندیشیدن ندارد، مثبت اندیشی در این مورد باعث ایجاد مشکلات بسیار زیادی می شود.

-میشل تو در چه موردی صحبت می کنی.

دوستی که اصرار داشت من با تو تماس بگیرم گفت تمام آن کاری که تو می کنی بسط دادن مثبت اندیشیدن در همه ابعاد زندگی است.

-ریچارد این جلسه ها در مورد صداقت داشتن و فکر کردن به روش صحیح است. اختلالاتی است که من آنها را مثبت اندیشی زودرس می نامم. اگر پی و زیر بنای تو براساس موارد منفی شکل گرفته باشد و تو نخواهی با آنها روبرو شوی، مثبت اندیشی بسیار جذاب است اما باز هم راه دیگری برای ندیدن واقعیات است:

یک منفعت در مثبت اندیشیدن است و آن هم اصلاح زندگی است.

**اندیشه کلیدی:**

**این جلسه ها در مورد صداقت داشتن و فکر کردن به روش صحیح است. اختلالاتی است که من آنها را مثبت اندیشی زودرس می نامم. اگر پی و زیر بنای تو براساس موارد منفی شکل گرفته باشد و تو**

**نخواهی با آنها روبرو شوی، مثبت اندیشی بسیار جذاب است اما باز هم راه دیگری برای ندیدن واقعیات است.**

تا آن جایی که من متوجه شده ام مشکل این است که مثبت اندیش زودرس باید همیشه همه چیز را تحت کنترل خودش داشته باشد.

اگر بخواهیم با نگرش مثبت موارد منفی زندگیمان را نادیده بگیریم حتی یک دقیقه هم آسایش نخواهیم داشت. افرادی که طرز تفکرشان مثبت اندیشی زودرس است نهایتاً افرادی با تیپ شخصیتی A خواهند شد. آن نهایتاً منجر به سر بار شدن خواهد شد و چنانچه شما برای یک لحظه مثبت فکر نکنی تمام زندگیت در هم خواهد شکست. دیگر هیچ مزایایی هیچ جا وجود ندارد ناپدید می شوند و شما باید دوباره همه چیز را از ابتدا شروع کنید این راه مشکلی برای زندگی کردن است.

-مثبت اندیشی زودرس همچنین باعث بروز بیماریهایی نیز می شود. هر چیزی را که ما از خودمان پنهان کنیم یک محرک آزار دهنده محسوب می شود چرا که ما آن را درون خودمان مخفی کرده ایم.

فکر کردن صحیح و صادقانه هدف نهایی ماست. تنها درمان و تنها پروسه های اعاده کننده ما آنهایی هستند که اجازه می دهند فکرهای منفی ظاهر شده، با عشق مواجه گشته و مورد بخشش قرار گیرند. تمام انرژیهای متخلف باید هنگام درمان برای وقوع و آماده شدن شما برای تجربه عشق از بدن شما باید دور شوند.

عشق نمی تواند در فردی که مملو از خاطرات دردناک است خود را کاملاً نشان دهد و یا کنترل آن را به دست بگیرد. معنویت عهده دار کارهای درونی است. قلبی که هنوز آماده نشده است نمی تواند معنویت را لمس کند. کسی که کارهای مقدماتی لازم درونی را انجام نداده باشد آن را تجربه نخواهد کرد.

**اندیشه کلیدی:**

**عشق نمی تواند در فردی که مملو از خاطرات دردناک است خود را کاملاً نشان دهد و یا کنترل آن را به دست بگیرد.**

بیا بحث در مورد ساختن چهارچوب مثبت اندیشی روی پایه و اساس منفی را رها کنیم. همینطور که تو ظرفیتت را با زندگی طبیعی و خوشایند بر اساس افکار مثبت افزایش می دهی ابزار لازم را به دست بیاور و با موارد منفی روبرو شو. در این سیستم هیچ استرسی به دلیل تلاش برای موجه کردن اشتباهات وجود ندارد. هیچ تفکری بر اساس ادعا نیست چرا که هر فکری به جز فکر مثبت خود را نشان داده،

بخشیده شده و درمان می شود. برای آنچه که من به تو پیشنهاد می کنم باید زمان بگذاری و متعهد به انجام دادن آن بشوی. اما در نهایت یک زندگی بسیار آسان و راحت از قبل خواهی داشت.

-با استفاده از این ابزار، بدن از شر آن بارهای اضافی رها می شود و می تواند از آن قدرتهای بهبودی بخش خود برای ساختن وجودش استفاده کند. ناآرامی- بیماری مسئله ای طبیعی نیست.

سلامتی حالت طبیعی بدن ماست و زمانی که تداخل رفع شود شما همیشه بدن سالم خواهید داشت. سالم بودن واقعی با وجود ناهماهنگی غیر ممکن است، وقتی که ما موضوعاتی را از خودمان مخفی می کنیم با وجود مثبت اندیشی یا بدون آن ها همه چیز را انکار می کنیم. پی بردن به این مطلب اساس درمان صحیح و سلامتی هر سیستمی است بدون این درک عمیق درمان و شفای هر سیستمی محدود به سیستم مراقبت از آن بیماری می شود که نهایتاً باعث از بین بردن آسایش و سعادت ما به نحو چشمگیری می شود.

ریچارد همین طور که صحبت می کرد به من مات و مبهوت نگاه می کرد: این را من فهمیدم، اما هنوز مطمئن نیستم! دوست داشتنی فرد، محکوم نکردن آنها مثبت اندیشی نیست، به نظر من تو به من می گویی اینگونه فکر نکنم- اما اگر من این کار را نکنم افکار منفی دوباره به سراغم می آیند خشمگین می شوم و دیگران را سرزنش می کنم.

بیا دوباره به مثال زندان برگردیم تا من نظر خودم را در مورد سرزنش کردن و محکومیت بگویم. برای گفتن ساختار زندان لازم نیست من زندان را سرزنش یا محکوم کنم. اینجا گودالهایی است و پائین ترین قسمت دیوار زندان است. تو تنها به یک نردبان و کمی اعتماد به نفس نیاز داری و مواجه شدن با چنین موقعیتی تا بتوانی به خوبی از پس آن بر آیی.

-من می توانم نقش سازنده داشته باشم و بگویم، مراقب ویژگیهای معلمین و استادان دروغین باش و خصوصیات آنها را بشناس.

من می توانم رفتارهایی را برای تو توضیح دهم که باعث می شود تو به بالاترین و بهترین مرتبه نرسی. من می توانم به تو هشدار دهم، مراقب باش اگر خودت یا دیگری این موارد را به زبان آوردی و خواستید آن رفتارها را تصحیح کنید می توانید بدون سرزنش کردن این کار را انجام دهید. حتی اگر مکالمه های درونی تو، تو را به دلیل سرزنش کردن محکوم کند، شاید تو باید آن مواردی که گوش می کنی را درمان کنی و خود را از شر آن چیزهای ناخوشایندی که در زندگی جواب نمی دهد خلاص کنی. در صورتی امنیت و درمان را تجربه می کنی که همه چیز را ببینی.

ریچارد، اینجا دو موضوع کاملاً متفاوت وجود دارد. یکی سرزنش کردن و دیگری تشخیص دادن است. اگر نتوان بین این دو هیچ تمیز و تشخیص قائل شوی تو ممکن است به راحتی با هر کدام از آنها درگیری پیدا کنی یا با حقه های معلمان دروغین و یا سفسطه گران گمراه شوی.

زمانی که از رفتاری مخرب در دنیا حمایت می کنیم ما خود را درگیر انرژیهای ویران کننده می کنیم علیرغم راه منطقی که می توانیم انتخاب کنیم و مقامات سعی می کنند دلیل تراشی خود را که نیازی برای رفتارهایشان است به ما بفروشند.

آموزگاران دروغین در دین، تجارت، دولت، رسانه ها، تحصیلات (تعلیم و تربیت) و خانواده ها نظرات خود را اعمال می کنند. آنها می توانند هر جا حضور پیدا کنند. همانطور که ما سلولهای مغزی خودمان را با این آموزشها آماده می کنیم، آنها به ما هشدار می دهند که چه تاکتیکهایی مورد استفاده قرار می گیرند و آن هنگام ما می توانیم متوجه دلیل رفتار آنها بشویم. و آن زمان اگر مسئولیت آن سرزنش را قبول کنیم- آن را درمان کنیم.

معلمان اشتباهی را متوجه اشتباهشان کرده و باعث درمان آنها شویم. آن زمان دیگر همکاری با آنها و حمایت از استادان اشتباهی را متوقف می کنیم کسانی که عامل بیشترین رنج و آزار ما در دنیا هستند. راه حل دیگر پذیرفتن واقعیتی است که اتفاق افتاده است و نفهمیم که چرا ناراحت هستیم، خشمگین می شویم و یا آزار می بینیم. ما حتی ممکن است این دروغ را بپذیریم که زندگی همین است، اگر ما آن را قبول کنیم سفسطه گران ما را فریب داده اند.

این باعث حیرت ماست که می بینیم چه تعدادی از مردم مدام عصبانی هستند، تومی دانی آن افرادی که در را با شدت به هم می کوبند، به گربه لگد می زنند، کودکان خود را کتک می زنند و آنها دلیل خشمشان را تشخیص نمی دهند بیشتر آنها اغلب به دلیل بیچارگی آنهاست که در چنگ معلمان اشتباه گیر افتاده اندونمی دانند چگونه باید قدرت رابه خودشان بازگردانند. تردید برای آموختن و زندگی کردن در هارمونی با حقیقت منجر به رفتارهای ویرانگرانه و مخرب می شود. افراد گمراه شده منحرف کنندگانی می شوند که ضعیفان را گمراه می کنند و به دلیل نداشتن تسلط روی زندگی خود قدرتشان را به آن سفسطه گران منتقل کرده و به خدمت آنها در می آیند. این جریمه ای است برای احساس عدم امنیتشان و ماسک قدرتی که به جای ضعفشان به چهره دارند.

#### **اندیشه کلیدی:**

**تردید برای آموختن و زندگی کردن در هارمونی با حقیقت منجر به رفتارهای ویرانگرانه و مخرب می شود. افراد گمراه شده منحرف کنندگانی می شوند که ضعیفان را گمراه می کنند و به دلیل نداشتن تسلط**

**روي زندگي خود قدرتشان را به آن سفسطه گران منتقل کرده و به خدمت آنها در مي آيند. اين جريمه اي است براي احساس عدم امنيتشان و ماسک قدرتي که به جاي ضعفتشان به چهره دارند.**

ميشل- من بيشتر عمرم را احساس درماندگي و بيچارگي کرده ام. من احساس مي کنم هميشه ترس در طول اين سالها مرا کنترل مي کرده و من هميشه با خشم جواب آن را مي داده ام. ريچارد، اين تقريباً داستان همه دنياست. چنين مواردی احتمالاً در مورد 90 درصد مردم دنيا صادق است. ترس باعث سکوت و مخالفت و مشاجره مي شود و ذهنهاي خالي از عشق مسلط بر افراد مي شوند. در چنين اوضاعی دشمني و ترس بين افراد حکمفرما مي شود. ترس ترويج داده مي شود و کشيش نماها به دليل اينکه تنها اين مسئله به ادامه داد و ستد آنها کمک مي کند آن را همه جا رواج مي دهند.

بسياري از انسانها معمولاً براي دستيابي به احساس امنيت ساختار واقعي را به دست مي آورند و با آن آشنا مي شوند (به دليل ترسي که دارند آن را آن گونه تعبير مي کنند)، به همين دليل درگير آن مي شوند، حمايتش مي کنند يا رفتارهاي گمراه کننده کنترل آنها را به دست مي گيرد و آنها ناآگاهانه طراوت و سرزندگي خود را به اين دليل از دست مي دهند. با آگاهي به آنچه که ما را هدايت مي کند و ابزاري که باعث درمان ما مي شود، ما مي توانيم خود را از اين جوابهاي الگو شده رها کنيم. اين مهم است که شما تشخيص بدهيد هوش، سرمايه و زمان خود را براي کمک به چه اشخاصی صرف مي کنيد. زندگي صحيح به اين معني است که شما عملي براي حمايت از انرژیهاي منفي در دنيا انجام ندهيد و زمان، هوش، پول و انرژی خود را تنها صرف حمايت از هوشیاري، زندگي و به عبارت کلي زنده بودن و زندگي بکنيد.

-صحت در مورد آن نوزاد را به خاطر تو مي آورم. هر انسان عاقلي موافق است که وجود یک بچه پر از عشق است، چه باعث مي شود آن تبديل به فردي بالغ و خشمگين شود که فکر مي کند هر چيزي را که بخواهد مي تواند ترساندن افراد، خشم خود، به قتل رساندن، کشتن يا شکنجه دادن خود و ديگران براي تفريح و سرگرمي به دست آورد؟

نياز به سرزنش رفتارهاي منفي يا افراي که مرتکب آن شده اند درمان مي شود. اين بايد خواسته واقعي خود فرد باشد. دانش قدرت است. غفلت منجر به درمان نيافتن نمي شود. آن باعث مي شود پشت ديوارهاي ذهن باقي بماند، رنج بکشي و وانمود کنی که هيچ راهي به بيرون نداري. نمونه یک قربانی که خود را در سکوت ديوانگي فاحشش تدفين کرده است.

درمان نيازمند شجاعت است.

با ارائه اطلاعات، فهمیدن و فداکاری این امکان پیش می آید که هر کس که درگیر رفتارهای منفی است درمان پیدا کند. این شامل خودمان هم می شود و هر کسی که از دیگری استفاده می برد. با فهمیدن این مطالب ما همین طور می توانیم به درمان افرادی کمک کنیم که خود را به دست دیگران سپرده اند و گمراه شده اند. هر کدام از بازیکنان این موقعیت برای بوجود آمدن تغییر کلی باید درمان شوند. درمان شدن همچنین به این معنی است که هر فردی که ناخودآگاه و اتوماتیک وار درگیر این پروسه می شود به تجربه زنده بودن و آگاهی از هدف واقعی خلقتش نزدیکتر می شود و راحتتر مسیر کمالش هدایت می شود. پی بردن به این فعالیت درونی بسیار گرانبها و با ارزش است چرا که ما قدرت انتخاب را برای انجام آنچه که باید انجام بدهیم یا ندهیم را به دست می آوریم. فهم این مطلب به تو این اجازه را میدهد که افراد را برای انجام آنچه انجام داده اند یا باید انجام می دادند مورد ارزیابی قرار دهی این به خود آن شخص مربوط می شود نه به ما. تو اگر متوجه شوی که رفتاری که انجام می دهی اشتباه است تو می توانی درون خودت با آن روبرو شوی بدون قضاوت یا محکوم کردن و فقط آن رفتار را متوقف می کنی.

اگر چه داشتن یک دانش و فهم عمیق به ما کمک می کند زمانی که درگیر انرژیهای اشتباهی و گناه می شویم جوابگو و مسئول خود باشیم و دیگران را نیز متوجه کنیم که آنها خود نیز مسئول خودباشند.

این نتیجه ما را متوجه عقیده دیگری که توسط این افراد ترویج داده میشود می کند که می گویند: چنانکه در این بازی که من به راه انداخته ام مرا بگیري یا سعی کنی مرا مسئول نشان دهی تو شخص بدی هستی و اشتباه عمل کرده ای. مردمی هستند که به دلیل درد ورنج خود عمل می کنند، افرادی هستند که به دلیل ناراحتی خود شما را گمراه کرده و درگیر اعمالی می کنند که شما می خواهید از انجام آنها خود داری کنید، اعمال آنها و داستانهایی که می سازند بسیار ماهرانه و زیرکانه است، بعضی از آنها حتی تمام زندگی خود را صرف ساختن مخفیگاهی برای انحراف و گمراهیشان کرده اند.

این مسئله بسیار مهمی است. خصوصا از آن جا که بیشتر ما در دنیای گمراه کننده به دنیا آمده ایم مثل ماهی که به دلیل نزدیک بودن آب نمی تواند آب را ببیند ما هم نمی توانیم متوجه حیل گریهای این تحریفات شویم. بعضی از اشکال رفتارهای منحرف کننده عجین جامعه شده اند و تغییر آنها بسیار سخت است، آنها نامرئی هستند. من اغلب دیده ام شخصی که گمراه شده فکر می کند رفتار او طبیعی است و سر زدن چنین عملی از جانب او بسیار طبیعی است.

آنها واقعا انتظار منحرف و گمراه شدن را دارند و زمانی که نمی توانند چنین اعمالی بکنند واقعا دلشان برای آن تنگ می شود آنها به مواد شیمیایی که هنگام ارتکاب این اعمال در بدنشان آزاد می شود معتاد شده اند.

وقتي با فردي که بد زبان و فحاش است روبرو مي شوي، پاسخ آنها معمولاً اين است، اين بد رفتاري کردن نيست، اين يک رفتار صحيح است ريجارد آيا آن پيشخدمت رابه خاطر مي آوري، تو تشخيص دادي که او خرابکار است آن هم به دليل داشتن سلولهاي مغزي که آن گونه که مي خواست آن را تعبير مي کرد، تو فکر مي کردي رفتار تو درست بوده است. به خاطر مي آوري؟

تو فقط از خودت محافظت مي کردي. آن حفاظت از خود منحرف کردن خود است. چرا که ماهرانه خود را فريب داده اي و باعث شده اي فکر کني رفتار صحيحي انجام داده اي. توانايي تشخيص رفتار به همان دليلي که انجام شده است، براي قطع کردن چرخه تکرار اتوماتيک آن رفتار بسيار مهم است.

زمانی که با اشخاصی مواجه می شوی که روزانه فردی باید به نحوی از آنها سوء استفاده کند و به حقوق آنها تجاوز کند جوابی که معمولاً از آنها می شنوي بسيار براي آشنا است: من فکر مي کردم باید اینگونه باشد.

وقتي که اين افراد با فرد گمراه کننده مواجه مي شوند بسيار فکر مي کنند که باید احساس گناه کنند- کسي که براي مدت طولاني توانسته ديگران را گمراه کند آنها را شستشوي مغزي داده وبه آنها مي قبولاند که آنها لياقت بد رفتاري را دارند و در صورتی که با مقامات ارشد خود بد رفتاري کنند افراد بد و گناهکاری هستند.

ريجارد به دقت گوش مي کرد و به نظر مي رسيد به شدت جذب اين عقايد شده است. - اين اطلاعات بسيار تکان دهنده است. آن قسمتي که من به سختي مي توانم آن را باور کنم اين است که چگونه من تمام عمرم اين همه بي توجه بوده ام من فکر کنم تو مي تواني بگويي من درست مثل شخصي هستم که در زندان بوده است و فکر مي کرده زندگي همين است.

-همه ما تا حدي در اين دنيا با ترس آموزش داده شده ايم. هر کدام از ما تا حدي درگير رفتارهاي گمراه کننده شده ايم گمراه شده و فريفته شده ايم شايد به همين دليل بيشتتر مردم نه حرفي از ترساندن ديگران مي زنند و نه اين مسئله را تصديق مي کنند. همينطور که تو الان از مواجه شدن با خودت وحشت زده هستي آنها هم از مواجه شدن با خودشان وحشت زده مي شوند.

ريجارد زمانی که احساسات تو خود را نشان مي دهند تو نمي تواني كاملاً آنها را متوقف كني. همانطور که نگاه پر از درد او را احساس می کردم اضافه کردم من جرات و تمایل ات را براي شنیدن اطلاعات جديد تحسین مي کنم. زمانی که ما به اشتباهات خودمان و اشتباهاتي آنهايي که دوستشان داريم خصوصاً سختي رئيس رو داريم. اين مسئله حتي زمانی سختتر مي شود که ما متوجه دردي مي شويم که به دليل بد رفتاري با ديگران در آنها ايجاد کرده ايم.





